

یورگن هابرماس



پایه‌های پیشاسیاسی دولت قانونی
دمکراتیک؟

هامبورگ - ۱۳۸۵

فهرست:

- پیش‌گفتار مترجم صفحه ۳
- پایه‌های پیش‌اسیاسی دولت قانونی دموکراتیک؟ صفحه ۴
- ۱- درباره اثبات دولت سکولار متکی بر قانون اساسی صفحه ۵
- ۲- چگونه همبستگی دولت مدنی خود را بازتولید می‌کند؟.. صفحه ۸
- ۳- هرگاه بند اجتماعی پاره شود... صفحه ۱۰
- حاشیه صفحه ۱۲
۴. سکولاریزاسیون به‌مثابه روند دوباره آموزی و تکمیل‌گر صفحه ۱۴
۵. رفتار شهروندان دینی و سکولار نسبت به یکدیگر صفحه ۱۶

پیش‌گفتار مترجم

یورگن هابرماس^۱ فیلسوف و جامعه‌شناس و کاردینال یوسف راتسینگر^۲ که اینک در مقام پاپ رهبر بیش از ۱/۴ میلیارد کاتولیک جهان است، در ۱۹ ژانویه ۲۰۰۴ در آکادمی کاتولیک مونیخ آلمان با یکدیگر درباره دین و سکولاریسم سخن گفتند. متن گفتارهای آن دو به صورت کتابچه‌ای در آلمان با عنوان «ایمان و آگاهی» انتشار یافته است. به‌خاطر اهمیت اندیشه‌های هابرماس، گفتار او را به‌فارسی برگرداندم.

منوچهر صالحی

هامبورگ - ۲۰۰۶

^۱ هابرماس، یورگن Jürgen Habermas در ۱۸ ژوئن ۱۹۲۹ در شهر دوسلدورف آلمان زاده شد. او فیلسوف و جامعه‌شناس است با شهرتی جهانی، زیرا توانست جامعه‌شناسی و فلسفه را به هم پیوند زند. او از هگل آغاز کرد، سپس به‌مارکس و مکتب فرانکفورت گرائید و سرانجام به مکتب تئوری انتقادی پیوست. یکی دیگر از کارهای با اهمیت هابرماس آن است که توانست ماتریالیسم تاریخی مارکس را با تئوری پراگماتیسم آمریکایی پیژه، و روانشناسی فروید Freud پیوند زند. اما مهم‌ترین اثر هابرماس تئوری کارکردهای ارتباطی Theorie des kommunikativen Handelns و تئوری گفتمان اخلاق و حق Diskurstheorie der Moral und des Rechts است. او در فلسفه کوشید مدرنیسمی را که در روند انحطاط قرار دارد، با خود آشتی دهد و برای دستیابی به این هدف استراتژی پرسش‌های فراجهان‌شمول فلسفه برین‌نگارانه Die universalistischen Fragestellungen der Transzendental-philosophie را کشف کرد. هابرماس در تازه‌ترین آثار خود به دولت فراسکولاریسم پرداخته است که در آن دیگر جدائی سیاست از دین مطرح نیست، بلکه دین به مثابه یکی از نهادهای اجتماعی باید در تعیین سیاست‌های مربوط به زندگی معنوی و اخلاقی جامعه مسئولیت بپذیرد و نقش خود را بازی کند.

^۲ یوسف آلوئیز راتسینگر Joseph Aloisius Ratzinger در ۱۶ آوریل ۱۹۲۷ در ایالت بایرن آلمان زاده شد. او کاتولیک است و پس از تحصیلات ابتدائی به تحصیل دینی پرداخت و پس از کسب دکترا در رشته اصول ایمانی Dogma پروفسور دانشگاه مونیخ شد و هم‌چنین در ۱۹۷۷ از سوی پاپ به مقام کاردینالی برگزیده شد. پس از درگذشت پاپ پاول یوهانس دوم در ۱۹ آوریل ۲۰۰۵ از سوی شورای کاردینال‌ها به پاپی برگزیده شد. او دارای باورهای دینی محافظه‌کارانه است.

پایه‌های پیشاسیاسی دولت قانونی دمکراتیک؟

موضوعی که برای گفتگوی ما پیشنهاد شده است، پرسشی را به‌یادم می‌آورد که ارنست ولفگانگ بوکنفورده^۱ آن را در میانه دهه ۶۰ در قالب فرمول دقیقی گنجانیده بود: انگار که دولت سکولار آزاد از پیش شرط‌های هنجاری^۲ تغذیه می‌کند که خود نمی‌تواند آن‌ها را تضمین کند.^۳ در این فرمول این تردید و حدس نهفته است که دولت دمکراتیک متکی بر قانون اساسی با اتکاء بر ذخیره‌های^۴ خود و به‌خاطر جهان‌بینی بومی^۵ و یا دینی خویش و یا آنچه که به‌مثابه اخلاق الزامی دسته‌جمعی از گذشته باز مانده و او بدان وابسته است، چگونه می‌تواند هنجارهای ماندگار پیش شرط‌های خود را نوسازی کند. این امر دولتی را که موظف به رعایت بی‌طرفی در برابر جهان‌بینی‌ها است، البته با توجه به «امر مسلم چندگرائی» (به‌قول راولز^۶) در تنگنا قرار خواهد داد، اما این نتیجه‌گیری حدسی را که زده‌ایم، نفی نخواهد کرد.

نخست می‌خواهم این مشکل را از دو جنبه ویژه مورد بررسی قرار دهم: از جنبه شناختی^۷ این پرسش تردید آمیز می‌شود که چگونه قدرت سیاسی سکولار با تبدیل تمامی حقوق موضوعه، یعنی حقوقی که به توجیه دینی و یا متافیزیکی نیاز ندارند، می‌تواند هنوز قابل وصول باشد (I). حتی اگر چنین مشروعیتی را بپذیریم، باز هم از نقطه‌نظر انگیزه‌های این تردید باقی خواهد ماند که چگونه جامعه‌ای متکی بر جهان‌بینی چندگرائی، آن‌هم در بهترین حالت خویش، با تکیه بر زمینه تفاهم صوری که به‌روندها و اصول محدود گشته است، هنجارین، یعنی فراتر از اصولی که هم‌زیستی^۸ را ممکن می‌سازند، می‌تواند خود را تثبیت کند (II).

حتی اگر بتوانیم این تردید را از میان برداریم، باز آنچه باقی می‌ماند، نظم

¹ Ernst Wolfgang Böckenförde

² Normativ

³ E.W. Böckenförde, "Die Entstehung des Staates als Vorgang der Säkularisierung" (1967) in : ders., Recht, Staat, Freiheit, Frankfurt/Main 1991, Seite 92-112

⁴ Ressourcen

⁵ autochthone

⁶ Rawls

⁷ kognitiv

⁸ Modus vivendi

لیبرالی به هم‌بستگی شهروندان خود نیازمند است و این سرچشمه می‌تواند به‌خاطر انحراف جامعه سکولار به کلی بخشکد. این تشخیص را نمی‌توان به‌سادگی رد کرد، اما آن را نیز نباید چنین فهمید که آگاه‌ترین کسانی که از دین دفاع می‌کنند، این تشخیص را به‌نوعی «اضافه‌ارزش» بدل نسازند (III). پیشنهاد می‌کنم که به‌جای آن سکولاریسم فرهنگی و اجتماعی را به‌مثابه روند آموزشی دو جانبه به‌پذیریم که هر از گاهی بر اساس سنت‌های روشنگری و هم‌چنین آموزش‌های دینی، نشان دادن عکس‌العمل در برابر مرزهایش ضروری می‌شود (IV). سرانجام در رابطه با جامعه فراسکولاریسم این پرسش مطرح می‌شود که کدام میزان شناخت و انتظارات هنجارین دولت لیبرال باید بتواند سبب مرآوده قابل تحمل میان شهروندان معتقد و نامعتقد به‌دین گردد (V).

۱- درباره اثبات دولت سکولار متکی بر قانون اساسی بر مبنای منابع خرد

تجربی

لیبرالیسم سیاسی [که من از آن به‌مثابه شکل ویژه‌ای از جمهوری کانتی پشتیبانی می‌کنم]^۹، خود را به‌مثابه توجیه غیردینی و پسا‌متافیزیکی اصول هنجارین دولت قانونی دمکراتیک درک می‌کند. این تئوری بر سنت حق خردورز^{۱۰} استوار است که در آن فرضیه‌های کیهان‌شناسی و یا تقدیس تاریخ باستان و آموزش‌های حق طبیعی دینی دخالت داده نشده‌اند. البته تاریخ یزدان‌شناسی مسیحی سده‌های میانه و به‌ویژه اسکولاستیک مؤخر اسپانیا به تبارشناسی^{۱۱} حقوق بشر تعلق دارد. اما شالوده مشروعیت قهر دولتی از جهان‌بینی متکی بر منابع غیردینی که در پایان سده‌های ۱۷ و ۱۸ تدوین شده‌اند، جدا است. یزدان‌شناسی و کلیسا بسیار دیرتر از پس چالش‌های انقلابی دولت متکی به‌قانون اساسی برآمدند. هر گاه درست فهمیده باشم، از سوی کلیسای کاتولیک که رابطه خوبی با نور طبیعی^{۱۲} دارد، اصولاً در برابر اخلاق و حق استدلالی (مستقل از حقایق مکاشفه) مشکلی وجود ندارد.

اثبات پسا‌کانتی اصول قانون اساسی لیبرالی در سده ۲۰ کم‌تر با درد زایمان حق

⁹ Jürgen Habermas, "Die Einbeziehung der Anderen", Frankfurt/Main 1996.

¹⁰ Vernunftrecht

¹¹ Genealogie

¹² lumen naturale

طبیعی عینی (هم‌چنین ارزش اخلاقی مادی) تا با اشکال تاریخی و تجربی انتقاد به مقابله پرداخت. بنا بر فهم من، درباره محتوی هنجارین قانون اساسی فرارسانی^{۱۳} گزینش فرض‌های ضعیفی درباره اشکال زندگی فرهنگ اجتماعی کافی هستند تا بتوان علیه متن کاوگرانی^{۱۴} شکست‌ناواری^{۱۵} مفهوم خرد و علیه یافت‌باوری حق^{۱۶} از مفهوم نامشخص^{۱۷} حق اعتباری به‌دفاع پرداخت.

در این رابطه وظیفه مرکزی توضیح نکات زیر است،

- چرا اعتبار روند دمکراسی منوط به‌روند مشروعیت حقوق جافتاده^{۱۸} است و
- چرا دمکراسی و حقوق‌بشر در روند تدوین قانون اساسی با موانعی مشابه روبه‌رویند.

برهان برای توضیح این نکات عبارتند از این،

- که روند دمکراسی به‌اندازه شرائطی که عقیده و خواست همه‌گیر^{۱۹} و برهانی^{۲۰} را فراهم می‌آورد، می‌تواند گمانی منطبق بر نتایج خردپذیرا^{۲۱} را مستدل سازد و
- که نهادینه‌سازی حق به‌یک چنین روند حقوق دمکراتیک هم‌راه با ضمانت هم‌زمان حقوق اساسی لیبرالی و سیاسی را مقتضی می‌سازد.^{۲۲}

قانون اساسی نقطه انکاء چنین استراتژی مستدلی است که شهروندان پیوسته به‌هم^{۲۳} قهر دولتی اهلی شده^{۲۴} را برای خود تدوین نمی‌کنند. و این امر باید نخست از طریق تدوین قانون اساسی دمکراتیک به‌وجود آید. قهر دولتی مبتنی بر قانون (و نه

¹³ kommunikativ

¹⁴ Kontextualismus

¹⁵ nicht-defaitistisch

¹⁶ Rechtspositivismus

¹⁷ nicht-dezisionistisch

¹⁸ هابرماس در این‌جا از واژه (Rechtsetzung) بهره گرفته است که واژه‌ای است خود ساخته و از دو واژه (Recht) که به‌معنای حق و قانون است و نیز (setzen) که به‌معنای نشست کردن (ساختمان)، نشانند، قرار دادن، گذاشتن، شرط‌بندی کردن، حروف‌چینی نمودن و ... به‌کار گرفته می‌شود، ساخته شده است و برای این واژه ترکیبی معادلی فارسی نمی‌توان ساخت و به‌همین دلیل در این ترجمه برای این واژه معادل حق جافتاده به‌کار گرفته شده است.

¹⁹ inclusive

²⁰ disursive

²¹ rationale Akzeptabilität

²² J. Habermas, "Faktizität und Geltung", Frankfurt/Main, 1992, Kapitel III

²³ assoziiert

²⁴ domestizierung

فقط دست‌آموز قانون) که تا اعماق درونی خویش قانون‌گرا گشته است، در تمامی قهر دولتی رخنه می‌کند. در حالی که یافت‌باوری خواست دولتی^{۲۵} مبتنی بر آموزش حقوق دولتی آلمان (از لاباند^{۲۶} و یلینک^{۲۷} گرفته تا کارل اشمیت^{۲۸} که ریشه‌اش در امپراتوری قیصر روئیده است، هنوز گوهر اخلاقی رها از حقوق «دولت» و یا «سیاست» را امکان‌پذیر می‌ساخت، لیکن در دولت متکی بر قانون اساسی، فرمانگذار حاکم متکی بر گوهر پیش‌حقوقی جایی ندارد.^{۲۹} از حاکمیت پیش‌قانون‌سالاری امیرنشینان هیچ اثری باقی نمی‌ماند تا به‌اتکاء آن بتوان مجموعه اخلاقی^{۳۰} ملتی را که باید توسط حاکمیت خلق گوهرین شود، کم و بیش هم‌سان پیکربندی کرد.

در پرتو یک‌چنین میراث بغرنجی است که پرسش بوکنفورده را می‌توان چنین درک کرد که تمامی یک نظم قانونی یافت‌باور برای تضمین بنیادی شالوده‌های خویش به دین و یا «قدرت بازدارنده» دیگری نیازمند است. بر اساس چنین قرائتی اعتبار ادعائی حقوق موضوعه^{۳۱} به باورهای اخلاقی - پیش‌سیاسی دینی و یا اشتراک ملی وابسته است، زیرا نباید از نظر دور داشت که نظام‌های حقوقی می‌توانند مشروعیت خود را از فرآورده‌های روندهای حقوقی دمکراتیک به‌دست آورند. هرگاه روندهای دمکراتیک را (هم چون هانس کلزن یا نیکلاس لوهمن) نه یافت‌باورانه، بلکه به‌مثابه یک روش برای فراهم‌آوردن مشروعیت مبتنی بر قانونیت درک کنیم، در آن صورت با کمبود اعتبار مواجه نخواهیم گشت که بخواهیم جای آن را با «اخلاق» پر کنیم. در تقابل با درک حق‌هگلی از دولت قانونی، حقی که کانت الهام‌بخش آن بود، مبتنی بر روند مستقلی است که اصول اساسی آن برای همه شهروندان خردمند قابل پذیرش است.

²⁵ Staatswillenspositivismus

²⁶ Laband

²⁷ Jellinek

²⁸ Carl Schmidt

²⁹ H. Brunkhorst, "Der lange Schatten des Staatswillenspositivismus", Leviathan 31 (2003), Seiten 362- 381

³⁰ Ethos

³¹ positives Recht

۲- چگونه همبستگی دولت مدنی خود را باز تولید می کند؟

در ادامه به این نکته می پردازم که قانون اساسی دولت لیبرال نیاز مشروعیت رضایتمندانه خود را از ماندگارهای شناختاری روایات مذهبی و متافیزیکی که مستقل از استدلال های اقتصادی اند، کسب می کند. حتی با در نظر گرفتن این پیش گذارده^{۳۲} نیز بازهم نوعی شک نسبت به این جنبه از این انگیزه باقی می ماند. پیش شرط های ماندگار هنجار گذار دولت متکی بر قانون اساسی دموکراتیک در رابطه با نقش شهروندان یک دولت، یعنی کسانی که به خود هم چون نویسندگان قانون می نگرند، نسبت به نقش شهروندان یک جامعه که خود موضوع قانون هستند، بلندپروازانه تر است. در عوض از کسانی که موضوع قانون هستند، فقط انتظار می رود که در رابطه با برداشت های شان از آزادی ها (و خواست های) شخصی خویش از مرزهای قانونی فراتر نروند. لیکن در رابطه با اطاعت از جباریت قوانین، آزادی انگیزه و نیز عقیده شهروندان یک دولت که خود را در نقش واضع قانون دموکراتیک می دانند، غیر از این است.

اینان باید حق مراد و حق شرکت فعال خود، و البته نه فقط خواست ها و منافع شخصی خویش، بلکه خواست ها و منافع همگانی را لمس کنند. اشتیاق فراوان به انگیزه پر هزینه ای که نتوان بدان با جبر قانون دست یافت. به طور مثال در دولت های قانونی دموکراتیک شرکت اجباری در انتخابات هم چون هم بستگی مقرر شده، جایی ندارد. اجازه داریم از شهروندان جامعه ای لیبرال بخواهیم که حدالمقدور از خود در جهت پشتیبانی از خواست های هم شهریان بیگانه و ناشناس و نیز خواست های همگانی آمادگی و از خودگذشتگی نشان دهند. به همین دلیل نیز فضیلت های سیاسی، حتی هنگامی که بیش تر از یک «پول سیاه» ارزش ندارند، برای ماندگاری دموکراسی امری با اهمیت اند. آن ها محصول روند اجتماعی گری^{۳۳} و عادت به کردمان و شیوه فکری مبتنی بر فرهنگ سیاسی آزادی خواهانه می باشند. وضعیت شهروند دولت^{۳۴} تا اندازه ای از بطن جامعه مدنی^{۳۵} نشأت می گیرد که این خود به مدد منابع خودجوش و هرگاه خواهان آن باشید، منابع «پیشاسیاسی» زنده است.

³² Prämisse

³³ Sozialisierung

³⁴ Staatsbürgerstatus

³⁵ Zivilgesellschaft

از این امر هنوز نمی‌توان نتیجه گرفت که دولت لیبرال برای بازتولید پیش‌شرط‌های انگیزه‌ای از ماندگارهای سکولار خویش بی‌استعداد است. انگیزه‌های شرکت در پدید آوردن عقاید سیاسی و خواست‌ها هر چند که یقیناً نیروی خود را از طرح‌های اخلاق زندگی و اشکال زیستی می‌گیرند، اما نباید از نظر دور داشت که کردمان‌های دمکراسی دینامیسم خود را گسترش می‌دهند. فقط دولتی حقوقی، آن‌هم بدون دمکراسی که بدان در آلمان مدت‌ها عادت کرده بودیم، می‌تواند به پرسش بوکنفورد پاسخی منفی را تلقین کند: «تا چه هنگامی خلق‌هائی که در يك دولت متحد شده‌اند، می‌توانند تنها به‌صرف تضمین آزادی‌های فردی و بدون بند متحد کننده‌ای که پیش از این آزادی وجود داشته است، با هم زندگی کنند.»^{۳۶} آری، دولت قانونی متکی بر قانون اساسی فقط آزادی‌های منفی‌ای را که شهروند اجتماعی در رابطه با خود دل‌نگران آن‌ها است، تضمین نمی‌کند. بلکه با زایمان آزادی‌های مراوده‌ای شرکت شهروندان دولت در مشاخره اجتماعی درباره موضوع‌هائی که به‌همه مربوط می‌شوند، را نیز تجهیز می‌نماید. روند دمکراسی خود آن «بند متحدکننده» گم‌شده‌ای است که فقط از طریق تمرین کردمان مراوده‌دسته‌جمعی سرانجام سبب پیدایش تفهیم درست از قانون اساسی می‌شود.

در حال حاضر نیز نه فقط درباره یک‌ایک شهروندان، بلکه هم‌چنین دائماً بر سر تعابیر مختلف از اصول قانون اساسی، و به‌طور ضمنی درباره این که چگونه می‌توانیم در پرتو شیوه‌های زندگی فرهنگی بسیار متنوع خود، با توجه به‌جهان‌بینی‌ها و باورهای دینی خویش، خود را به‌مثابه شهروند آلمان فدرال و نیز شهروند اروپائی درک کنیم، بر همین روال درباره اصلاح دولت رفاء، سیاست مربوط به‌مهاجرین، جنگ در عراق یا لغو نظام وظیفه مشاخره می‌کنیم. البته با نگرش به تاریخ گذشته در می‌یابیم که وجود يك دین مشترك، يك زبان مشترك و اما پیش از هر چیز شعور ملی تازه بیدار شده برای پیدایش همبستگی والای دولت- شهروندی یاری‌رسان بوده است. لیکن در این میان منش جمهوری‌خواهی خود را از این لنگرگاه پیشاسیاسی بسیار دور ساخته‌ایم، به‌طوری که طرح این نکته که ما دیگر حاضر نیستیم «به‌خاطر نیس»^{۳۷}

³⁶ Böckenförde 1991, Seite 111

³⁷ اشاره به‌طرحی است که رهبران کشورهای عضو اتحادیه اروپا در شهر «نیس» فرانسه برای تدوین يك قانون اساسی مشترك برای اتحادیه اروپا تصویب کردند.

کشته شویم، نمی‌تواند مانعی بر سر راه قانون اساسی اروپا باشد. بی‌اندیشید به گفتمان‌های سیاسی - اخلاقی‌ای که در رابطه با هالوکاست³⁸ وجود دارد و کشتار توده‌ای که به‌نام حکومت خودی انجام گرفتند: برای شهروندان آلمان فدرال قانون اساسی دستاورد خودآگاه همین رخدادها بود. همین نمونه آشکار می‌سازد که چگونه انتقاد بر «حافظه سیاسی» خودمان (امری که در این میان دیگر نه غیرعادی، بلکه در دیگر کشورها نیز مرسوم شده است) می‌تواند خود را هم‌چون وابستگی میهنی به‌قانون اساسی در رسانه‌های سیاسی نمودار سازد و دوباره‌سازی کند.

برخلاف سؤنفاهمی که درباره «قانون اساسی میهنی» وجود دارد، شهروندان از اصول قانون اساسی نه درکی تجربیدی، بلکه درک مشخصی دارند که از متن تاریخ ملی‌شان الهام می‌گیرد. پس هرگاه محتوای اخلاقی قوانین اساسی باید در عقاید ریشه داشته باشد، در آن‌صورت برای این امر شناخت جریان کافی نیست. نگرش‌های اخلاقی و توافق در نشان دادن برآشفتگی جهانی نسبت به پایمال شدن شدید حقوق بشر فقط می‌توانند برای جذب بسیار اندک شهروندان در محدوده یک قانون اساسی برای اجتماع جهانی کافی باشند (و البته اگر چنین چیزی روزگاری به‌وجود آید). در میان دولت - شهروندان تنها هنگامی نوعی همبستگی حقوقی به‌وجود می‌آید، که اصول عدالت‌خواهانه در شبکه فرهنگی نظام ارزشی راه یابند.

۳- هرگاه بند اجتماعی پاره شود...

بر مبنای نگرش تا کنونی طبیعت سکولار دولت دمکراتیک متکی بر قانون اساسی ضعف‌هایی را آشکار نمی‌کند که در درون این سیستم سیاسی قرار دارند، یعنی ضعف‌هایی که در زمینه شناختی و یا انگیزه‌ای ثبات این سیستم را تهدید می‌کنند. با این حال عوامل بیرونی را نمی‌توان نادیده گرفت. مدرنیسمیون اجتماعی از راه منحرف شده در کل می‌تواند سبب فرسوده‌گی این بند شود و ضعف آن سبب آن نوع از همبستگی گردد که دولت دمکراتیک بدون آن که بخواهد تحقق آن را قانوناً اجباری سازد، بدان نیازمند است. در نتیجه آن پیکربندی‌ای که بوکنفورد در نظر دارد، به‌وجود خواهد آمد: دگرگونی شهروندان جامعه‌ای لیبرال، صلح‌جو و دارا به

³⁸ Holocaust

مونادهائی^{۳۹} بدل می‌شوند که در پی منافع خویشانند و در این رابطه حقوق ذهنی خود را هم چون ابزار جنگی علیه یکدیگر به کار می‌گیرند. گواه برای یک‌چنین فرسایشی در همبستگی دولت-شهروندی خود را در ارتباط بزرگ‌تری در رابطه با دینامیک از نقطه نظر سیاسی غیر قابل کنترل اقتصاد جهانی و جامعه جهانی نشان می‌دهد.

بازارهایی که آن‌ها را نمی‌توان هم‌چون ادارات دولتی دمکراتیزه کرد، به‌طور چشم‌گیری کارکرد هدایت حوزه‌های زندگی را در دست می‌گیرند که تا کنون هنجارین بودند، یعنی از طریق اشکال سیاسی و یا اشکال پیشاسیاسی مرادده با یکدیگر در ارتباط بودند. به‌این ترتیب نه فقط سپهر زندگی خصوصی توسط مکانیسم‌های موفقیت آمیز داد و ستدی که سوبه پیش‌داستی^{۴۰} دارد، هر چه بیش‌تر تغییر جهت می‌دهد. حتی از حوزه‌ای که تحت کنترل جبرهای عموماً مشروع قرار دارد، کاسته می‌شود. دولت-شهروندی خصوصی در نتیجه کاهش کارکردی افکار و خواست‌های عمومی دمکراتیک که فقط به‌طور نیمه‌کاره در میدان‌های ملی هنوز فعال است و به‌همین دلیل نیز به روند تصمیم‌گیری‌ها در سطح زیرملی^{۴۱} ارتقاء نمی‌یابد، نیرومندتر می‌شود. هم‌چنین امیدهای بربادرفته نیروی آرایش‌دهنده جامعه جهانی تمایل سیاست‌گریزی شهروندان را تقویت می‌کند. با توجه به‌ستیزها و نابرابری‌های اجتماعی رسواآمیز جامعه جهانی که به‌شدت تکه‌پاره‌گی‌اش دائماً افزوده می‌شود، سرخوردگی نیز با هر شکستی در زمینه تحقق قانون‌سالاری حقوق بین‌الملل (راهی که نخست از ۱۹۴۵ آغاز شد) بیش‌تر می‌شود.

خرد نقادانه تئوری‌های پسامدرنیته این بحران‌ها را نه به‌مثابه نتیجه نوعی تخلیه‌گزینشی توانائی‌های عقلی که در هر حال در مدرنیته غرب وجود دارد، بلکه به‌مثابه نتیجه منطقی برنامه‌ای مبتنی بر خودویرانگری منطبق‌پذیری روحی^{۴۲} و اجتماعی درک می‌کنند. هر چند وطن خرد شکاک تندرو از کلیسای کاتولیک بیگانه است، اما کاتولیسیسم تا سال‌های ۶۰ سده پیشین با اندیشه‌های سکولاری هومانسیسم،

^{۳۹} مونا [Monad] در فلسفه به‌معنای جوهر فردی است. منظور هابرماس نیز آن است که گروه‌هائی بوجود می‌آیند که در پی منافع و خواست‌های خویشانند و با بخش‌های دیگر جامعه همبستگی و همدردی نشان نمی‌دهند.

^{۴۰} präferenz

^{۴۱} Subrationale

^{۴۲} geistig

روشننگری و لیبرالیسم سیاسی مشکلات بسیاری داشت. به همین دلیل نیز این قضیه فلسفی^{۴۳} وجود داشت که مدرنیسم پشیمان تنها می‌تواند کاوش دینی را هم‌چون پژواک کنونی آن، با کمک نقطه اتکائی ترافرانده^{۴۴} از بن‌بست بیرون آورد. در تهران یکی از همکارانم از من پرسید که از جنبه تاریخ فرهنگی و جامعه‌شناسی دینی آیا نباید سکولاریسم اروپائی را به‌مثابه راه ویژه‌ای پذیرفت که اینک نیاز به اصلاح دارد. این امر مرا به‌یاد فضای دوران جمهوری وایمار^{۴۵}، کارل اشمیت، مارتین هایدگر^{۴۶} یا لئو اشتراوس^{۴۷} انداخت.

بهتر می‌دانم که به‌این پرسش که آیا مدرنیته دوگرایشی^{۴۸} به‌تنهایی می‌تواند با نیروهای سکولار به خرد مرادده‌ای استحکام دهد، را از جنبه خرد نقاد زیاد کش ندهیم، بلکه بدون هرگونه دراماتیکی به آن هم‌چون یک پرسش باز تجربی بنگریم. با این وسیله نمی‌خواهم پدیده دوام دین در محیطی کاملاً سکولار را به‌مثابه واقعیتی اجتماعی مطرح سازم. فلسفه باید در عین حال این پدیده را به‌مثابه شناخت درونی مبارزه طلبی جدی بگیرد. لیکن پیش از آن که این راه گفتگو را ادامه دهیم، می‌خواهیم لاقلاً به راه انشعابی نزدیک دیگری از گفتگو اشاره کنم: به‌خاطر تمایل خرد نقاد به‌تدریج فلسفه نوعی خود بازتابی است نسبت به‌منشاء دینی - متافیزیکی خویش و گاه‌گاهی با دینی به‌گفتگو پرداخته که کوشیده است خود را به فلسفه مرتبط سازد تا بتواند به‌خرد خودبازتاب پساهاگلی دست یابد.^{۴۹}

حاشیه^{۵۰}

تندیس اندیشه همیشه به نقطه اتصال گفتمان فلسفی درباره خرد و مکاشفه^{۵۱} بازمی‌گردد: خرد بازتابنده‌ای که در ژرفای شالوده خویش منشاء خود را در چیز

⁴³ Theorem

⁴⁴ transzendent

⁴⁵ جمهوری وایمار (weimarer Republik) پس از جنگ جهانی اول و سرنگونی سلطنت در آلمان به‌وجود آمد و با به‌قدرت رسیدن هیتلر در سال ۱۹۳۳ پایان یافت، زیرا هیتلر مجلس ملی را منحل کرد و دیگر احزاب را غیرقانونی اعلان داشت و هم‌چون روسیه شوروی، در آلمان حکومت تک‌حزبی را به‌وجود آورد.

⁴⁶ Martin Heidegger

⁴⁷ Leo Strauß

⁴⁸ ambivalent

⁴⁹ P. Neuner, G. Wenz (Hg.); "Theologen des 20. Jahrhunderts", Darmstadt 2002

⁵⁰ Exkurs

⁵¹ Offenbarung

دیگری کشف می‌کند که قدرت سرنوشت‌سازش را باید بپذیرد، نباید خود را در بن‌بست تصرف پیوندی^{۵۲} خرد راهنمای آن گم کند. در این جا مدلی از زور آزمائی^{۵۳} بازگشت که با نیروی خود به آن رسیده‌ایم و یا لااقل آن را سبب شده‌ایم، در خدمت ما قرار دارد که خود نوعی باور به خرد توسط خود خرد است- با این حال این که آیا این نوعی عکس‌العمل (هم‌چون نزد شلایرماخر^{۵۴}) در خودآگاهی شناخت و ذهنیت کارا^{۵۵} است، یا (چون نزد کیرکه‌گارد^{۵۶}) به وجود خودوجدانی تاریخی مربوط است یا (چون نزد هگل^{۵۷}، فویرباخ^{۵۸} و مارکس^{۵۹}) مسئله بر سر ژندگی انگیزش‌گرایانه مناسبات اخلاقی است. بدون جنبه‌های دین‌شناسانه آغازین در این راه از مرزهای خرد درونی شده رد گشته و به مرزهای دیگری می‌رسیم: باشد که در ترکیب عرفانی هم‌راه با خودآگاهی‌ای کیهان فراگیر در امید تردیدآمیز به رخدادهای تاریخی پیامی نجات‌دهنده یا در سیمای همبستگی فشاردهنده‌ای با اهانت‌شدگان و تحقیرگشگان که می‌خواهند به نجات مسیحائی شتاب بخشند. این خدایان گمنام متافیزیک پساهاگلی- خودآگاهی فراگیر، رخدادهای غیرقابل اندیشه، جامعه از خود بیگانه نگشته- برای دین‌شناسی طعمه‌هائی آسانند. آن‌ها خود را به مثابه نام‌واره^{۶۰} تثلیث^{۶۱} خدای ابلاغ‌کننده‌ای که رمزهایش را خود تعریف می‌کند، عرضه می‌کنند.

پس از هگل این تلاش‌ها برای نوسازی فلسفه دینی نسبت به آنچه‌ایسم که از مسیحیت فقط معنای نهفته^{۶۲} شنوائی و بازجوئی، عبادت و انتظار بخشش، ورود و رخداد را وام گرفته است تا بتواند اندیشه‌ای تهی شده از هسته‌اش را در پس عیسی و سقراط تا دوران کهن نامعین دنبال کند، بسیار هم‌دل‌آویزترند. در برابر آن فلسفه‌ای قرار دارد که بر خطاکاری و موقعیت شکستنی‌ای که در درون محفظه نایکسان جامعه مدرن قرار دارد و نیز بر تفاوت کلی‌ای که بدون توجه به بدگرائی میان گفتار حق سکولاری عامه‌فهم و گفتار دینی وابسته به حقایق مکاشفه می‌تواند وجود داشته

⁵² hybrid

⁵³ Exerzitium

⁵⁴ Schleiermacher

⁵⁵ handelndes Subjekt

⁵⁶ Kierkegaard

⁵⁷ Hegel

⁵⁸ Feuerbach

⁵⁹ Marx

⁶⁰ Pseudonyme

⁶¹ Dreifaltigkeit

⁶² Konnotation

باشد، آگاه است. برخلاف کانت و هگل چنین مرزبندی دستور زبانی با ادعاهای فلسفه‌ای که می‌خواهد خود تعیین‌گر درستی و یا نادرستی محتوای سنت‌های دینی باشد- البته فراتر از دانش جهانی اجتماعاً نهادی شده-، در ارتباط قرار نمی‌گیرد. احترامی که با یک‌چنین شناخت اجتناب‌پذیر قضاوتی همراه است، عبارت است از احترام به آن دسته از کسان و شیوه‌های زندگی‌شان که آشکارا به عقاید دینی خود و اصالت آن پای‌بندند. اما احترام همه چیز نیست: دلائلی وجود دارد که بر مبنای آن فلسفه آمادگی آموختن از دین را دارد.

۴- سکولاریزاسیون به‌مثابه روند دوباره آموزی و تکمیل‌گر^{۶۳}

برخلاف اندیشه خویشتن‌داری اخلاقی فراتفیزیکی که با اصل هر مفهوم الزامی از زندگی خوب و نمونه هم‌خوانی ندارد، در کتاب‌های مقدس و روایات دینی بر درون‌یافت^{۶۴} خطا و رهایی و بر پایان نجات‌بخش یک زندگی کفرآمیز تأکید می‌شود که در گذار از هزاره‌ها زیرکانه هجی گشته و با روش هرمنوتیکی^{۶۵} زنده نگاه داشته شده‌اند. به‌همین دلیل زندگی جماعت دینداران، به‌شرط آن که از تعصب و جبر وجدان پرهیز کنند، می‌تواند دست‌نخورده پابرجا بماند، در حالی که این امر در میان دیگران از بین رفته است و آن را نمی‌توان تنها به‌یاری دانش آدم‌های حرفه‌ای دوباره‌سازی کرد- منظوم عبارت است از امکان بیان و خوش‌فهمی به‌اندازه کافی نایکسان برای یک زندگی کفرآمیز، برای آسیب‌شناسی^{۶۶} اجتماعی، برای طرح‌های شکست‌خورده زندگی‌های فردی و زندگی به‌هم‌پیوسته بدریخت شده. جنبه آموزش فلسفه از دین را می‌توان از ورطه ادعاهای ناقزیننه دانستگی اثبات کرد و البته نه بر محور کارکردی، - بلکه با یادآوری روند آموزشی موفقیت‌آمیز «هگلی»- و دلائل محتوایی‌اش.

⁶³ komplimentär

⁶⁴ Intuition

⁶⁵ هرمنوتیک Hermeneutik دانشی است که به‌یاری آن می‌توان شیوه خواندن و تفسیر یک متن و به‌ویژه متن‌های کتاب مقدس (مسیحیان) و یا یک اثر ادبی را آموخت. این علم در غرب به‌وجود آمد. در اسلام نیز برای خواندن و تفسیر قرآن علم تفسیر به‌وجود آمد.

⁶⁶ Pathologie

نفوذ متقابل متافیزیک مسیحی و یونانی درهم نه فقط در قالب دگماتیسم دینی در آمد، قالبی که در هر زمینه‌ای پر برکت نبود- لیکن سبب پیدایش مسیحیت یونانی^{۶۷} گشته شد. هلنیسم از سوی دیگر سبب پیش‌برد محتوی اصیل مسیحیت توسط فلسفه گشت. این کار فراگیر خود را در شبکه سختی از مفاهیم هنجارینی چون مسئولیت، خودمختاری و توجیه، مانند تاریخ و خاطره، آغاز نو، نوآوری^{۶۸} و بازگشت، مثل رهایش^{۶۹} و انجام^{۷۰}، هم‌چون چشم‌پوشی^{۷۱}، درونی‌سازی^{۷۲} و نقش‌آفرینی^{۷۳}، فردیت و اجتماع بارز ساخت. هلنیسم هر چند که معنای اولیه دین را منتقل ساخت، اما از آن به‌شيوه‌ای تهی‌کننده تورم‌زادئی نمود و آن را مورد مصرف قرار نداد. این ترجمه که سیمای انسان عین سیمای خدا است، آن هم با توجه به‌شان همه انسان‌ها، یکی از چنین ترجمه‌های رهاننده است. این ترجمه محتوای مفاهیم کتاب مقدس^{۷۴} را از مرزهای اجتماع دینی فراتر برده و آن را در برابر توده‌ای از دگردینداران و بی‌دینان قرار داده است. والتر بنیامین^{۷۵} یکی از کسانی است که در انجام چنین ترجمه‌هایی موفق بود.

بر پایه چنین تجربه‌ای از زایمان سکولاری توانائی‌های مفهومی کپسول شده در دین می‌توانیم معنائی بی‌ضرر در قضیه فلسفی بوکنفورده بجوئیم. من خود به‌این تشخیص^{۷۶} اشاره کرده‌ام که در مدرنیته توازن میان سه رسانه بزرگ جذب اجتماعی با خطر روبه‌رو می‌شود، زیرا که بازارها و قدرت اداری همبستگی اجتماعی، یعنی

^{۶۷} در این‌جا از واژه Hellenisierung بهره گرفته شده است که مکتب هلنیسم Hellenismus را بازتاب می‌دهد. برای نخستین بار واژه هلنیسم در سده ۱۹ توسط تاریخ‌شناس آلمانی گ. درویزن G. Droysen مورد استفاده قرار گرفت. او آن بخش از تمدن یونان را که پس از تمدن یونان باستان به‌وجود آمد، دوران تمدن هلنیستی نامید. ویژگی تمدن هلنیستی آن است که در آن تمدن بومی یونان با تمدن شرق نزدیک Orient درهم آمیخته شده است که مسیحیت نقطه اوج این آمیختگی فرهنگی - تمدنی را نمودار می‌سازد.

^{۶۸} Innovation

^{۶۹} Emanzipation

^{۷۰} Erfüllung

^{۷۱} Entäußerung

^{۷۲} Verinnerlichung

^{۷۳} Verkörperung

^{۷۴} در این‌جا کتاب مقدس برای واژه [Bibel] برگزیده شده است که دربرگیرنده تورات و روایت‌های مختلف انجیل است.

^{۷۵} Walter Benjamin

^{۷۶} Diagnose

هماهنگی کنشی درباره ارزش‌ها، هنجارها و استعمال زبان برای تفاهم را دائماً هر چه بیش‌تر از حوزه‌های زندگی کنار می‌راند. این به‌نفع دولت متکی بر قانون اساسی است که با تمامی منابع فرهنگی که خودآگاهی هنجارین و همبستگی توده‌ها از آن‌ها منشاء می‌شوند، رفتاری ملاحظه‌کارانه داشته باشد. چنین خودآگاهی محافظه‌کارانه خود را در «جامعه پاسکولار» که از آن سخن می‌گوئیم، بازتاب می‌دهد.

در این‌جا منظور نه فقط این واقعیت است که دین در محیطی که هر چه بیش‌تر سکولاریزه می‌شود، باید خود را اثبات کند و جامعه باید در آینده نیز بقای دین را بپذیرد. مفهوم «پاسکولاریسم» هم‌چنین نه فقط می‌پذیرد که برای سهم کارکردی اجتماعات دینی که برای بازتولید انگیزه‌های مطلوب و عقاید سیاسی لازمند، باید پذیرشی اجتماعی قائل شد. بلکه در خودآگاهی اجتماعی جامعه پاسکولار نگرش هنجارین برای برخورد سیاسی میان شهروندان دین‌باور و بی‌دین پی‌آیندهائی⁷⁷ دارد. در جامعه پاسکولار این شناخت جا افتاده است که «مدرن‌سازی خودآگاهی اجتماعی» در مراحلی که در پی هم می‌آیند، روحیه⁷⁸ دینی و دنیائی به‌خود می‌گیرد و به‌گذشته می‌گراید. این هر دو طرف می‌توانند به‌شرط آن‌که جامعه سکولاریزه را به‌مثابه روندی تکمیل‌کننده بفهمند، نقش خود را متقابلاً در رابطه با موضوع‌های بحث‌انگیز اجتماعی، حتی در رابطه با جنبه‌های شناختی، جدی بگیرند.

۵- رفتار شهروندان دینی و سکولار نسبت به یک‌دیگر چگونه باید باشد؟

از یک‌سو خودآگاهی دینی مجبور شد روندهای سازشی را بپذیرد. هر دینی چون در آغاز در پی کسب اقتدار و به‌دنبال پی‌ریزی شکل کاملی از زندگی است، پس خود «تصویری جهانی» و یا «دکترینی دریافت‌پذیر»⁷⁹ است. دین باید از ادعای خود در رابطه با در اختیار داشتن انحصار تفسیر و ارائه شکل کاملی از زندگی، آن هم تحت شرایط دانش سکولاریزه گشته، قدرت دولتی خنثی شده و آزادی دینی همگانی گردیده، چشم‌پوشی کند. با تفاوت‌های کارکردی بخش‌هایی از سیستم اجتماعی زندگی جماعت دینی نیز از پیرامون اجتماعی خویش جدا می‌شود. نقش اعضای

⁷⁷ Konsequenzen

⁷⁸ Mentalität

⁷⁹ Comprehensive

چنین جماعتی با نقش اجتماعی شهروند اجتماعی متفاوت است. و از آنجا که دولت لیبرال به یک پارچگی شهروندان وابسته است، امری که از شیوه زندگی^{۸۰} آنان فراتر می‌رود، پس تفاوت میان اعضای چنین جماعتی نباید به شناخت تطابقی بدون ادعای اخلاق جامع^{۸۱} دینی از قوانین حاکم بر جامعه سکولار محدود گردد. بر عکس، نظم حقوقی جهانشمول و اخلاق اجتماعی برابری خواهانه^{۸۲} باید از درون با اخلاق جامع جماعت آن چنان وصل گردد که سازگاری یکی از دیگری ناشی شود. جان راولز برای یک چنین «هم‌بستری» تصویر یک مقیاس^{۸۳} را برگزیده است: این مقیاس از عدالت دنیوی، با آن که ساختار آن با یاری جهان‌بینی خنثائی پایه‌ریزی شده است، باید در هر ارتباط اثباتی محافظه‌کارانه جا باز کند.^{۸۴}

انتظارات هنجاری که دولت لیبرال به یاری آن با جماعت‌های دینی درگیر می‌شود، تا آنجا که بتواند از این امکان برای نفوذ بر مردم سیاسی و بر تمامی جامعه بهره‌گیرد، با خواست‌های چنین دولتی در انطباق قرار دارد. اگر چه نتایج سنگین شکیبائی، آن گونه که قانونگذاری سقط‌جنین لیبرالی کم و بیش نشان می‌دهد، به‌طور قرینه^{۸۵} میان دین‌باوران و بی‌دینان تقسیم نمی‌شود، با این حال خودآگاهی سکولاری نیز از لذت منفی آزادی دینی به‌طور مجانی بهره‌مند نمی‌گردد. از این خودآگاهی انتظار تمرین مراوده خودبازتاب با مرزهای روشنگری را داریم. تفهیم شکیبائی تدوین شده در جوامع پلورالیستی لیبرال نه فقط از بصیرت رفتار دین‌باوران با بی‌دینان و پیروان ادیان دیگر انتظار بی‌جائی است، بلکه بر مبنای آن باید با شیوه‌های عقلانی بر سر تداوم ناهمسازی^{۸۶} حساب باز کرد. از سوی دیگر در چارچوب فرهنگ سیاسی

⁸⁰ Modus vivendi

⁸¹ Ethos

⁸² egalitär

^{۸۳} واژه [Modul] دارای معانی مختلفی است. در یک معنی به‌مقدار یا اندازه معینی گفته می‌شود که در یک سیستم دائماً تکرار می‌شود. در معماری و به‌ویژه در ساختمان‌های پیش‌ساخته از چنین واحدی بهره گرفته می‌شود، یعنی قطعاتی با اندازه معینی ساخته می‌شوند که می‌توان آن‌ها را به‌هم وصل نمود و ساختمان بزرگتری را با آن‌ها ساخت. در ریاضی و فیزیک به اعداد تناسبی [Modul] می‌گویند. هم‌چنین در ماشین‌سازی به قطعات یک ماشین که خود یک واحد کارکردی را تشکیل می‌دهند و قابل تعویض هستند، [Modul] می‌گویند.

⁸⁴ John Rawls, "Politischer Liberalismus", Frankfurt/Main 1998, Seite 76ff

⁸⁵ symmetrisch

⁸⁶ Dissens

لیبرالی از بی‌دینان این انتظار بی‌جا مطالبه می‌شود که بر مبنای همین بصیرت با دین‌باوران رفتار کنند.

برای بی‌دینان غیرموزیکال که می‌خواهند از چشم‌انداز دانش جهانی مناسبات میان باور و دانش را نقادانه تعیین کنند، مطالبه چنین خواستی به‌هیچ‌وجه پیش‌پا افتاده^{۸۷} نیست. چشم‌داشت ناانطباقی مداوم میان باور و دانش تنها زمانی ارزش «معقول» می‌یابد، هر گاه که از نقطه‌نظر دانش سکولار برای باورهای دینی نیز نوعی مرتبه شناختی^{۸۸} قائل شویم، که این خود به‌سادگی نوعی بی‌خردی است. در سیاست عمومی تصاویر جهانی ناتورالیستی که محصول گمانه‌زنی‌های اطلاعات علمی اند و با آن‌که در خور اخلاق بدهی شهروندان هستند،^{۸۹} اما نخستین جلوه^{۹۰} آن به‌هیچ‌وجه برتر از جهان‌بینی‌هایی که با یکدیگر رقابت می‌کنند و یا برداشتهای دینی نیست. بی‌طرفی قدرت دولتی در رابطه با جهان‌بینی‌هایی که در عین حال آزادی‌های اخلاقی را برای هر شهروندی تضمین می‌کنند، با علمیت سیاسی چهره جهان سکولاری ناهم‌خوانی دارد. شهروندان سکولار شده تا زمانی که در نقش شهروند دولتی نمایان می‌شوند، اجازه ندارند اصولاً علیه تصاویر جهان دینی موضع بگیرند و یا آن‌که شهروندان دین‌باور را از حق اظهارنظر دینی در رابطه با موضوع‌های مورد بحث محروم سازند. یک فرهنگ سیاسی لیبرالی حتی می‌تواند از شهروندان سکولار این انتظار را داشته باشد که بکوشند آن مباحث دینی را به زبانی که برای عامه قابل فهم است، ترجمه کنند.^{۹۱}

این ترجمه برای نخستین بار در شماره ۱۱۹ نشریه «طرحی نو»، بهمن

۱۳۸۵ چاپ شد

^{۸۷} trivial

^{۸۸} epistemisch

^{۸۹} بنگرید به مثال و. زینگر W. Singer: «هیچ‌کس نمی‌تواند طور دیگری باشد، از آن‌چه که هست».

اتصال‌ها ما را تعیین کرده‌اند، باید از سخن‌گفتن درباره آزادی خودداری کنیم» W. Singer, Frankfurter Allgemeiner Zeitung vom 8. Januar 2004, Seite 33

^{۹۰} نخستین جلوه بازگردان اصطلاح لاتینی [prima facie] است.

^{۹۱} J. Habermas, "Glauben und Wissen", Frankfurt/Main, 2001